

بہ نیت سہ ماہی

بہ نیت سہ ماہی
پیشہ علم انسانی و مطالعات عربی
تاریخ جامع علوم انسانی

بہ نیت سہ ماہی

بحث آزاد مسائل نظری تاریخ

نظریه پردازان مهم در فلسفه تاریخ (۱)

قسمت پنجم

مدخل

بخش مسائل نظری تاریخ پیوسته در صدد بوده است از نظریات اساتید صاحب رأی و مطلع در تاریخ استفاده کند. اهتمام در این مقصود جهات مختلفی داشته است: نخست اینکه تحقیقات این بخش گسترش کمی و رشد کیفی یابند؛ دیگر اینکه با منعکس شدن گفت و گوها در فصلنامه و سپس در کتب مستقل، بسیاری از مباحث مربوط به روش شناسی تاریخ و فلسفه تاریخ که در بوته اجمال و یاد انحصار اهل تخصص مانده اند به تدریج در سطوح عامتر - ولی نه در حد روزنامه ای - مطرح شوند؛ جهت سوم که از دیدگاه بخش و به طور کلی بنیاد اهمیت دارد، این است که تحقیقات مربوط به تاریخ در يك محیط بسته و فقط توسط اسخاص ویژه ای که به طریقی مسئولیت یافته اند انجام نشود و کسانی که به هر طریق می توانند در انجام این مقصود مؤثر باشند از نظر علمی دخالت داده شوند تا چنانچه نتایج سودمندی عاید شد بهره مند و مشعوف شویم و در صورتی که مواجه با کم لطفی شدیم حجت تمام باشد و دچار سرزنش درونی و بیرونی ناشی از کوتاهی و خود محوری نباشیم.

برای نیل به این منظور به راهیابی اداری و علمی پرداختیم. صاحب نظرانی که می توانستند کمک کنند طبعاً منحصر به اساتید دانشگاه نبودند، اما غالباً دانشگاهی بودند. طریقه مستقیم دعوت امکان داشت، اما بهتر دیدیم از رسمی ترین و معتبرترین راه ممکن وارد شویم؛ تا از يك طرف به بالاترین بهره ممکن امیدوار باشیم و از طرف دیگر چنانچه ضعف و کمبودی پیش آمد یا احياناً شخصیت علمی، مذهبی یا سیاسی بعضی از شرکت کنندگان مورد پسند کسانی نبود - که از این گونه اختلاف سلیقه های موجه و ناموجه بسیار دیده ایم - از مسؤلیت میرا باشیم. لذا با نمایندگی محترم گروه تاریخ در ستاد انقلاب فرهنگی و ریاست گروه تاریخ در مرکز نشر دانشگاهی تبادل نظر شد و این مهم را با عنایت ایشان شروع کردیم.

ابتدا چند جلسه ای در دفتر گروه تاریخ مرکز نشر برگزار گردید و بعضی از مسائل

مقدماتی تاریخ و فلسفه تاریخ مورد بحث قرار گرفت. پس از انتشار فشرده مباحث آن جلسات در فصلنامه یاد، غالباً بر ما خرده گرفتند که محتوای صحبتها چندان عمیق و در خور نیست و حتی یکی از اساتید شرکت کننده پس از اینکه متن ویرایش شده بحث را به حضورشان، در دانشگاه مشهد، فرستادیم نوشتند: «من در این جلسات مطلب مهمی نگفته‌ام و بهتر است از درج آن خودداری شود». ولی متأسفانه برای ما که از ابتدای دعوت، منظور خود را روشن ساخته بودیم و اینک مجموعه‌ای غیر قابل تفکیک از گفت و گوها را در دست داشتیم و قسمتی را هم به چاپ سپرده بودیم، امتثال امر ایشان میسر نشد؛ لذا حمل بر «خفض جناح» کردیم و انتشار آن قسمت از بحثها را به پایان بردیم.

این سعی علمی به نوبه خود زحمت بسیار داشت؛ برنامه‌ریزی و هماهنگ‌سازی کار، با توجه به گرفتاریها و اشتغالات روزمره اساتید، مشکل بود و احیاناً کم لطفی بعضی که در وعده مقرر حضور نمی‌یافتند علاوه بر اینکه کوشش ما را عقیم می‌گذاشت، موجب می‌شد در مقابل دیگرانی که لطف کرده و آمده بودند شرمند شویم. بعد از اینها، پیاده کردن نوارها و تصحیح‌های مکرر به نوبه خود کاری بود که نمودش کم و بودش چندین برابر بود. اما نوید نشدیم و بار دیگر با برنامه‌ریزی دقیق‌تر و مفصلتر آغاز کردیم. این بار، با راهنمایی نماینده محترم گروه تاریخ در ستاد انقلاب فرهنگی برای بیش از هشتاد نفر از اساتید - غالباً - دانشگاهی، در تهران و بعضی نقاط دیگر دعوتنامه فرستادیم و عناوین بحثهای مورد نظر را هم در چند فصل طبقه‌بندی و پیشنهاد کردیم. تعدادی، در حدود یک دهم، از دعوت شدگان پاسخ مثبت دادند و دور دوم از بحث آزاد مسائل نظری تاریخ را با عزمی قویتر و تجربه‌ای بیشتر، نسبت به دور اول، آغاز کردیم و به خواست خدا و همت معدودی از اساتید تا شانزده جلسه ادامه دادیم. آنچه هم اکنون و از این شماره آغاز می‌شود، حاصل کار این جلسات است که پس از چندین بار ویرایش و تلخیص، با استفاده مجدد از نظریات شرکت‌کنندگان آماده چاپ شده است. تهیه صورت نهایی و مکتوب این بحثها نیز بسیار بیش از حد انتظار زحمت داشته، ولی به هر حال انجام این مقصد علمی در آن سطحی که مورد نظر بوده است همت می‌طلبیده و ادامه کار نیز به همین گونه است.

عنوان کلی انتخابی برای این سری از بحثها نظریه پردازان مهم در فلسفه تاریخ و شروع آن از دوره جدید در غرب است؛ به این منظور که به طریق ریشه‌یابی تا یونان قدیم ادامه پیدا کند و آن‌گاه نظریات شرقی فلسفه تاریخ مطرح و تا اسلام و دیگر ادیان الهی ریشه‌یابی شود. در هر قسمت از بحث - که گاهی ادغام شده چند جلسه است - یک نفر متصدی اصلی است و پس از ایراد مقاصد خود به اشکالات و پرسشها یا مخالفتهای دیگران پاسخ می‌گوید. در اولین قسمت که پس از این مقدمه می‌آید آقای دکتر منوچهر آشتیانی مباحث مهم فلسفه تاریخ و منابع عمده و شیوه تحقیق در آنها را عنوان و طبقه‌بندی خواهند کرد. مباحث بعدی به تدریج طبق همین طبقه‌بندی به نظر خوانندگان

محترم خواهد رسید و چنانچه ارباب نظر درباره هر کدام از بحثهای مطروحه نوشته ای در حد يك مقاله ارسال فرمایند، با تشکر از ایشان، در جای مناسب آن درج خواهد شد.

دکتر آشتیانی

چون این استنباط پیش آمد که ممکن است اساساً خود مطلب فلسفه تاریخ بحث داشته باشد، من پیشنهاد کردم که راجع به این موضوع، ابتدائاً، صحبت بشود. چون این، به نظر من کار نشده ای است و در سری جلسات دوره اول هم که من بودم کار نشد. بنابراین، ابتدا يك مقدار ملاحظات جانبی را طرح و عنوان می کنیم، بدون اینکه هیچ ادعایی بر این بشود که کامل است یا اینکه مطالب مهمی در آن است. بلکه بیشتر به صورت طرح مسئله است و بیشتر غربی است و من در (آثار) شرقی چیزی به این صورت - حداقل در حدود مطالعات خودم - ندیدم. مطالب مربوط به این قسمت را یادداشت کردم که به صورت طرح می توانم عنوان کنم. قبل از هر صحبت دیگر، تا آنجا که بنده می دانم دو دیدگاه، دو طرز دید وجود دارد در مورد نحوه مطرح کردن فلسفه تاریخ. اگر ما معتقد باشیم که يك نقطه مبداء تاریخی ولو در وسط زمانها، مثل تولد حضرت مسیح یا بعثت حضرت محمد، وجود دارد که این يك معنی خاصی به تاریخ داده و بنابراین از آن لحظه به بعد تا پایان تاریخ همین مفهوم می ماند در متن تاریخ. این ما را مکلف می کند که از نقطه معینی شروع کنیم و به يك نقطه ای هم ختم کنیم. در این صورت تاریخ دارای مبداء و مقصد می شود. اگر به این معتقد نباشیم، باید معتقد باشیم که وقایع تاریخی به طور نسبی در فضای تاریخ همدیگر را نسبی می کنند. و درجه اطلاقی ندارند و همه به طور کلی کم و بیش در يك تراز هستند، تنها به حسب زمان گاه این و گاه آن اولویت پیدا می کند. در این صورت نقطه معینی برای شروع باقی نمی ماند. این است که استاد بنده «کارل لویت» از حال شروع می کرد و می رفت به دوران های قبل. در این شیوه در واقع از آنچه دارد روی می دهد شروع می کنند و به طور طبیعی به سوی ریشه ها می روند.

این حالا به اصطلاح مقدمه در مقدمه بود. حالا می پردازیم به بیان شمه ای که در واقع به منزله طرح است و شاید بتواند موضوع بحث قرار گیرد. نخست این مطلب قابل بررسی است که آیا فلسفه تاریخ محصول عقاید فلاسفه ای است که به تاریخ پرداخته اند یا محصول نظریات مورخینی است که فیلسوفانه نگاه کرده اند؟ هر دو گروه را ما در میان اهل تحقیق و اندیشه داریم. ما، هم مورخین بزرگ طراز اول، خوشبختانه هم در شرق و هم در غرب، داریم که به مطالبشان نظریات فلسفی هم افزوده اند. و بالعکس، فلاسفه ای هم داریم - هم در شرق و هم در غرب (کم و بیش در غرب بیشتر) - که با يك نظر فیلسوفانه به کل تاریخ و وقایع نگاه کرده اند و نظر داده اند. این موضوعی است که البته باید شکافته بشود و درباره آن بحث بشود. در حال اول اگر فرض این باشد که فلاسفه ای هستند که تاریخ را

فیلسوفانه نگاه کرده اند، مثل هگل که کتاب معروف^(۱) او در واقع يك دوره کامل و يك سیستم استدلالی برای فلسفه تاریخ جهان است، در این صورت كل بحث حرکت می کند به طرف تحلیل فلسفی سیر تاریخ و ماهیت و مبداء و مقصد عمومی تاریخ، و این سیر فکری را می گوئیم؛ دانش فلسفه تاریخ. قسمت دوم مورخینی هستند که نظر فلسفی داده اند. در این صورت شما می پردازید به اظهار نظر راجع به جریانها، قانونمندیهای عمومی، نیروهای محرکه و کلی حاکم بر تاریخ و غیره و غیره؛ یعنی در اینجا شما مجموعه مسائل عملی تاریخ را در پهنه ای ماقبل خود علم تاریخ (یعنی تاریخ به صورت فلسفه تاریخ) مطرح می کنید. این تئوریا و این پیش فرضها و نظریات می آیند در اینجا (در مقدمه طرح) مطرح می شوند و تقریباً این همان کاری است که ابن خلدون کرده است. او در مقدمه معروف خود اصول، کلیات، مقولات و مبانی اولیه را بیان کرده، بعد رفته در متن خود تاریخ و وقایع را شرح می دهد. این دو قسمت که عرض شد يك بحث است.

يك بحث دیگر این است که وقتی راجع به فلسفه تاریخ صحبت می شود، ما با يك اصطلاح که دارای چندین معنی هست روبه رو هستیم؛ برای اینکه فلسفه چند معنای مختلف دارد و تاریخ هم باید معنا شود. این هم يك مسئله است که تصور می کنم قابل طرح و بررسی است.

مسئله دیگر این است که ما تصور می کنیم که تاریخ اساساً در متنش فلسفه خاصی وجود دارد، حکمتی در تاریخ هست، خواه این حکمت را ما بفهمیم و با استشعار دریابیم و بیان کنیم و خواه هیچ کس نفهمد و به استشعار در نیابد، ولی حکمت کماکان مکتوم می ماند. ولی اینکه ما نمی توانیم بیان کنیم یا مسئله را طرح کنیم دلیل نفی آنچه مکتوم است، نیست. این مسئله ارجاع پیدا می کند به اینکه آیا تاریخ بشریت دارای يك ذات و ماهیتی است یا همین وقایع روزمره است؟ و اگر شما فرض را بر این بگذارید که هیچ چیز خاصی، هیچ باطنی، هیچ مضمیری، هیچ سر نهفته ای در تاریخ وجود ندارد و همین آمد و رفت روزمره است، فلسفه ای هم بر این تاریخ مترتب نیست و فلسفه تاریخ هم دیگر معنی ندارد. بنابراین آن بحث قبلی ما که آیا تاریخ دارای فلسفه ای است، ارجاع داده می شود به اینکه آیا چیزی در بطن و ذات تاریخ انسان هست یا نیست؟ این باز ارجاع داده می شود به اینکه آیا در این کلیت ها که ما به آن می گوئیم تاریخ، آیا در كل و در آن مجموعیت چیزی هست که فراسوی جزئیت است یا نه؟ برای اینکه اگر شما تصور بکنید که كل هیچ چیزی یا مجموع هیچ چیزی نیست که فراسوی جمع ساده ریاضی جزئیات باشد، دیگر هیچ احتیاجی به فلسفه تاریخ نیست.

البته ممکن است با قطع نظر از فلسفه تاریخ، معتقد باشیم کلیت ها دارای آنچنان کیفیت و خاصیتی هستند که با مجموعه ساده جمع اجزاء تفاوت پیدا می کنند. این يك مبحثی است جامعه شناسانه که در خارج ایران بیشتر دنبال شده است؛ بحثی که به آن

می‌گویند بحث هولیس‌سم^(۲)، یعنی اینکه هر جا چیزی تشکّل پیدا می‌کند و متشکله‌ای پدید می‌آید، در کلّ این شاکل، خاصیت دیگری پدیدار می‌شود که هیچ کدام از این جزئیات دیگر نیست. این را «دورکهایم» در مورد جامعه معتقد است و می‌گوید جامعه آن چنان کلیتی است که حتی قبلیت و شئیت دارد و دارای خصوصیتی است که این خصوصیت به طور کلی شامل همهٔ افرادش می‌شود؛ ولی هیچ‌یک از افرادش این خصوصیت را به طور کامل ندارند. این رابطهٔ بین فرد و جمع است که در جامعه هست.

یک بحث دیگر هم هست که در خارج از ایران بیشتر به آن توجه شده، و به نظر من واقعیتی در آن هست، و آن این است که بعضی از دانشمندان فیلسوف و مورخ که به بحث راجع به فلسفهٔ تاریخ پرداخته‌اند به این سؤال رسیده‌اند که چگونه رواج دانشی به نام فلسفهٔ تاریخ در کشورهای انگلوساکسون خیلی کم است ولی در کشورهای فرانسه و آلمان، مثلاً، زیاد است و چرا این جور هست که، مثلاً، اگر شما می‌خواهید فلسفهٔ تاریخی در انگلستان تنظیم کنید خیلی احتیاج به توجیه دارید، ولی در آلمان هیچ احتیاج به توجیه ندارید. در این باره بحث زیاد شده و احياناً علت‌یابی شده است. یک نظر این است که در امکان و ازمنه‌ای که مناسبات اجتماعی و تاریخی بشر با اشکالات و معماهایی مواجه شده‌اند، طبعاً زمینهٔ طرح مسئله پدید آمده و لذا احتیاج به تبیین و حتی توجیه موضوعات ضرورت یافته است. این امر هم برای فلسفهٔ تاریخ صدق می‌کند و هم برای جامعه‌شناسی و پیدایش یقین. و تکامل هر دو مقارن است با رویدادهای بزرگ تاریخی و اجتماعی، و نیز مقارن است با پیچیدگیهای خاصی که در هر کشوری روی داده است.

به هر حال پس از این مقدمهٔ فشرده که در آن توضیح بعضی از مباحث مقدماتی را از باب نمونه و به اختصار آوردیم، وارد می‌شویم به مجموعهٔ مباحث به صورت فهرستی که سعی می‌کنم کامل باشد، بر حسب آنچه برداشت و اعتقاد بنده است در بحثهای مربوط به فلسفهٔ تاریخ.

مبحث اول: اصطلاح فلسفهٔ تاریخ و تعریف، مبدا، پیدایش، کاربردها، تعادل‌ها و تحولات آن

مبحث دوم: طرح موضوعات

۱) فلسفهٔ تاریخ یا بخشی از فلسفه است که محتوای آن شناخت فلسفی تاریخ بشر است و یا بخشی از تاریخ است که مضمون آن را رویکردی فلسفی به کل تاریخ بشر تشکیل می‌دهد. به تعبیر دیگر فلسفهٔ تاریخ، یا مولود عقاید فلاسفه‌ای است که به علل مختلفی فلسفهٔ خود را به پهنهٔ تاریخ نیز تسری داده‌اند (هگل)، و یا معلول عقاید مورخینی است که در بررسیهای تاریخی خویش به عقاید فلسفی متوسل شده‌اند (توین بی، ابن خلدون و...).

۲) مفهوم فلسفه تاریخ بستگی دارد به مفهوم تاریخ؛ تاریخ هم می تواند شامل وقایع موجود باشد، و هم می تواند به شرح وقایع گذشته (دور و یا نزدیک) راجع گردد. لذا: الف) فلسفه تاریخ می تواند تأملی فلسفی درباره وقایع موجود باشد، که در این صورت چیزی متمم تاریخ جهان خواهد بود. ب) فلسفه تاریخ می تواند شامل تأملات و اشتغالات اندیشه ای مورخین باشد، در این صورت شامل طرح مسائل پیرامون اصول و اساس شناخت های تاریخی خواهد بود.

پس، فلسفه تاریخ به دو مفهوم است: الف) تفسیر مفهومی فلسفی وقایعی که روی می دهند. ب) تحلیل انتقادی شناخت وقایع گذشته.

۳) اما، به هر تقدیر شرط اساسی هر نوع تفسیر مفهومی فلسفی تاریخ این است که اولاً، عقلانیی در تاریخ وجود دارد، به این معنی که سیر وقایع در حد خود قانونمند است. ثانیاً، این عقلانیت قابل شناخت است، یعنی قانونمندیهای تاریخ را می توان به نحو عقلانی- فلسفی تبیین و تفسیر کرد.

هر نوع تردید در یکی از دو اصل فوق الذکر یا هر دو، هر گونه تفسیر مفهومی و عقلانی- فلسفی تاریخ را متوقف و عاطل می کند (به همین دلیل هم علی رغم تفسیرهای نسبتاً غلطی درباره تاریخ بشر، هرگز سؤال درباره مبدا و منتهای تاریخ بشر قطع نگردیده است، و عدم امکان حل آن خود مسئله را نفی نموده است).

۴) اما قبول وجود عقلانیت در تاریخ موکول است به پذیرش این امر که تاریخ بشر دارای ذات و ماهیتی است که فراسوی اراده و تعقل فرد انسانی (عقل جزئی که بر حسب تعریف کلیت ندارد) قرار دارد (خواه این مسئله به صورت قبلی فرض شود و یا بعدی، حسب اصطلاح کانت) و طی طریق کلی آن را در متن وقایع، تنها می توان به طریق علمی و یا شهودی کشف رمز کرد. عدم پذیرش ذات و ماهیتی در کل تاریخ بشر (خواه ذات تاریخ مادی و یا عقلانی و یا الهی فرض شود)، عدم قبول قانونمند بودن عمومی و عقلانیت کلی را در جامعیت و تمامیت تاریخ بشر به همراه دارد.

۵) پذیرش اصل وجود چیزی فراسوی جزئیات در تاریخ بشریت با قبول این اعتقاد ملازم است که در کل و مجموع همواره چیزی قرار دارد که هر چند از مجموع اجزای متشکله خود پدید آمده است، ولی به علت شکل بندی و کلیت دارای ویژگی خاصی شده است که بیش از جمع ساده جبری اجزای متشکله خود است. این همان بحث معروف هولیس و گشتالت و استروکتور^(۳) و فورماسیون است. در يك فورماسیون اجتماعی اجزای بسیاری تشکل می یابند، ولی تنها در کلیت آنهاست که مثلاً روح تمدن قرون وسطای فتودالی استنباط می شود. حال، فرقی نمی کند که این ویژگی الهی و قبلی تصور شود (مشیت الهی عقل هگل: بسیط الحقیقه کل الاشياء و لیس بشئی منها) و یا مادی و بعدی (نبرد طبقاتی نزد مارکس).

۶) راه حل متدولوژیکی (روش شناختی) معضل فوق تمسک به يك «فوق دیالکتیک» (متادیالکتیک، سوپر دیالکتیک) است که بتواند بین شناخت منطقی نهفته در متن هر واقعیت و شناخت دیالکتیک، یعنی حرکت، تغییر، تقابل و تکامل میان واقعیات، تعادل و تبادلی ایجاد کند.

۷) در فلسفه تاریخ، به يك تعبیر (بیشتر پوزیتیویستی) بحث بر سر ماهیت، هدف، مبدأ، مفهوم نهایی، سرانجام و بالاخره معنی تاریخ در کل و من حیث المجموع آن است؛ حال آنکه علم تاریخ راجع به نیروهای محرك و عوامل تعیین کننده و ایده های رهبری کننده و قانونمندیهای کلی و عمومی تاریخ کاوش می کند، به تعبیر دیگر (که بیشتر هیستوریاتیکی، یا مادیت تاریخی است)، فلسفه تاریخ تحقیق در عامترین و کلیترین قانونمندیهای تکاملی تاریخ و جامعه بشری است.

۸) در مورد منشاء پیدایش و علل تکوین فلسفه تاریخ نیز آراء مختلفی به شرح زیر موجود است:

الف- عده ای پیدایش فلسفه تاریخ را معلول آغاز دوران «روشنگری» دانسته اند؛ یعنی معلول خروج انسان از بلاهت و بی زبانی که توسط خود او ایجاد شده است. این تفکر روشنگرانه نخست به نحو فلسفی و انعکاسی در آثار کانت دیده می شود (رک: مقاله کانت تحت عنوان: روشنگری چیست؟)^(۴) اینجا توضیحاتی لازم است، که ضمن بحثهای آتی باید بدان بپردازیم.

ب) عده ای پیدایش فلسفه تاریخ را معلول برخورد دیانت (مسیحیت) با تفکر فلسفی دنیوی (به خصوص تفکر طبیعی مسلکانه یونانی) دانسته اند. در دومی حرکت فکری دایره وار است و از جریان دایره وار و تکرر دائمی کیهان شناختی جهان تبعیت می کند و لذا آغاز و پایانی برای تاریخ بشری متصور نیست. ولی در اولی حرکت تاریخ بشری به خط مستقیم تصور می شود و این حرکت مبدئی و معادی و فرجام شناختی و الهی است. در نتیجه طبق این آراء: فلسفه تاریخ چیزی نیست جز ادامه و استمرار این جهانی شده الهیات تاریخی (یا تئولوژی تاریخی و تاریخ تئولوژیکی شده) به صورت جدید آن. این حکم قضیه (تر) را - که تحت عنوان «مقوله ناسوتیت» و یا «مفروضه ناسوتی شدن»^(۵) معروف است - نخست، استاد بنده، کارل لوویت وارد در قلمرو فلسفه تاریخ ساخته و سپس تائیس آن را بسط داده است. بر اساس این رویکرد امعان معنی فلسفی تاریخ تنها در غرب و آن هم بر اساس دیانت مسیحیت میسر شد و بدین نحو مضمون اساسی و مفهوم وقایع مقدس دینی را در وقایع موجود، تاریخی، فعلی، جهانی، درون فکنی و فرافکنی^(۶) ساختند و در نتیجه می توان فلسفه تاریخ را ناسوتی شده الهیات تاریخ دانست. البته لوویت^(۷) وقوع این امر را نامناسب و حتی مولم برای فلسفه و الهیات و بشریت می داند، ولی تائیس^(۸) آن را درست و موجه تلقی می کند.

ب) عده‌ای بر اساس این فکر، که فلسفه تاریخ جبران فرجام‌شناسی خنثی شده دینی برابر این خنثی‌سازی در قرون جدید است تعمق بیشتری نموده و پیدایش فلسفه تاریخ را در آغاز دوران جدید تاریخ بشر (از قرن ۱۸ به بعد) معلول جبران علم خنثی عرفانی^(۹۱) که دوبار توسط علوم و فلسفه دنیوی سرکوب گردیده است، علیه خنثی‌سازی علم خنثی دانسته‌اند.

ت) طبق رأی دیگری، فلسفه تاریخ به «تجهیز آرمان‌شناسی» مربوط است و لذا مضمون و محتوای آن از نیازها و منافع عمومی و خاص طبقه و عصری تبعیت می‌کند که آن طبقه و آن عصر تاریخی با اتخاذ فلسفه تاریخ خاص خود ترجمان اندیشه نیازهای معین مادی خویش می‌گردد. طبق تمام آرای مذکور در فوق مبنا و اساس و ماهیت فلسفه تاریخ منبث از خود فلسفه تاریخ نیست، بلکه یا از الهیات و عرفان نشئت گرفته است، و یا از مادیات و امور طبیعی و دنیوی.

مبحث سوم: تاریخ کوتاه پیدایش و تکوین دانش فلسفه تاریخ، از ابتدا تا هگل.
الف) به يك تأویل و تفسیر فلسفه تاریخ تلویحاً از اگوستین شروع می‌شود و این اوست که در کتاب شهر خدا^(۹۰) طرح برنامه مبدا و معادى عظیمی را درباره تاریخ بشر و اجرای مشیت الهی در آن و پایان نهایی و رستاخیز آن را بیان می‌دارد (در این مورد رگ: آگوستین، مانی و مانى شنیسم، فیلون، آرای عرفانی نوافلاطونیان، تفکر محدودیت در تاریخ، دوآلیسم بین نور و تاریکی، رواقیون... و غیره).

ب) سپس بوسونه در گفتار درباره تاریخ جهانی^(۹۱) تاریخ بشر را از نقطه نظر مشیت الهی تنظیم می‌کند.

پ) همزمان با بوسونه، ویکو کتاب اصول يك علم جدید^(۹۲) را منتشر می‌سازد و به خصوص با انتشار کتاب *storia dell* مفهوم فلسفه تاریخ را به ایما و اشاره بیان می‌دارد.
ت) سپس هردر نظریاتی درباره فلسفه تاریخ بشریت^(۹۳) را منتشر می‌سازد که طی آن تاریخ به نحو فلسفی، آن هم فلسفه طبیعی شرح داده می‌شود.

ث) اما واضع مشخص و صریح اصطلاح فلسفه تاریخ ولتر است که نوشته‌ای به نام رساله‌ای درباره آداب اخلاقی و روح ملل^(۹۴) منتشر می‌سازد و در آن تاریخ بشر همچون تاریخ انسانی (و نه الهی) مطرح می‌گردد.

ج) آن گاه لسینگ تعلیم و تربیت نژاد انسان^(۹۵) را منتشر می‌سازد.

چ) کانت با توجه به کتاب هردر که در فوق ذکر شده است، رساله‌ای را منتشر می‌سازد به نام نظری راجع به تاریخ عمومی به لحاظ شهروندیت جهانی^(۹۶) که طی آن اصول عقاید کانت می‌آید. درباره کانت قاعدتاً به تفصیل در این جلسات بحث خواهد شد.

ح) پس از کانت، هگل طی چند کتاب (متکی به دروس مختلف و رسالات گوناگون

او) فلسفه تاریخ عظیمی را شالوده ریزی می‌کند و دیالکتیک ایدآلیستی مفهومی و مقید به منطق مبتنی بر اصالت تاریخ را وارد بحث فلسفه تاریخ می‌سازد (رک: تاریخ جهان، خطوط اساسی فلسفه حقوق، دروس فلسفه تاریخ در برلین).

خ) پس از هگل فلسفه تاریخ در دو مجرای هگلی‌های چپ و راست حرکت می‌کند، که نمونه بارز چپ آن بیانیه حزب کمونیست است، که توسط مارکس و انگلس انتشار یافته است.

مبحث چهارم: اجمالی از سیر فلسفه تاریخ بعد از هگل:

پس از قرن ۱۹ (و بعد از بسط تئوری تکاملی داروین و تئوری تکاملی تاریخی هگل) و پیدایش هیستوریسیسم یا تاریخگرایی و اعتقاد به اینکه نمی‌توان از ملزومات و شرایط تاریخی صرف نظر کرد، این طرز تفکر در غرب تقریباً به کنار نهاده شده است، که می‌توان منظری فوق تاریخی (متهیستوریک) برای تبیین و تعیین وقایع تاریخی یافت. لذا این فکر اکنون عمومیت دارد، که هر نوع فلسفه‌ای (من جمله هر نوع فلسفه تاریخی) فرزند زمان و محصول دوران معین تاریخی خویش است. به این علت فلسفه تاریخ تبدیل می‌شود به ترجمان تفسیری که یک عصر و دوران تاریخی از خود به عمل می‌آورد و به آن ممکن است «خودتفسیری» بگوییم. حال کسی می‌تواند این تفکر دو سویه (دیپلماتیک) را پشت سر گذارد که دوران خود را (و سیستم فلسفی مورد تبعیت خود را) پایان جهان تصور کند و این «خودتفسیری» خویش را نهایت فلسفه تاریخ تصور کند (۱) و بدین نحو محدودیت تاریخی بودن (تاریخیت) را کنار نهد. فی الواقع فلاسفه بزرگ نظیر هگل، کنت، مارکس نیز خود را در پایان جهان، و یا حداقل در پایان یک دوران عظیم و طویل‌المدت تاریخی و در سرآغاز یک عصر نوین احساس و استنباط کرده‌اند؛ و ساده‌اندیشانی از خاتمیت چنین برداشتی دارند.

مبحث پنجم: بعضی از نتایج مهم

بنابر آنچه تا اینجا گفته شد، در بررسی قضاوت گونه کل فلسفه‌های تاریخ می‌توان مطالب زیر را ارائه داد:

۱) اگر حکم باید کرد در این صورت فلسفه‌های تاریخ ایدآلیستی با فلسفه‌های تاریخ دینی قابل جمع‌اند و لاغیر.

۲) و اگر جمع باید کرد، در این حال فلسفه تاریخ آتئیستی (الحادی) و الهی‌تنها در اصل اعتقاد به عقلانیت (مشیت‌مدرانه و قدرت سرمدی عقلانی الهی) و تکامل (پیشرفت به سوی مرجع نهایی) و عدالت عامه (برای تمام جامعه بشری) با هم شریک‌اند.

۳) با وجود تمام مطالب گفته شده باید اذعان کرد که فلسفه تاریخ همان دنباله طبیعی و

تاریخی الهیات (تولوژی) است و یا به لسان پوزیتیویسم راست و چپ فلسفه تاریخ چیزی جز بیان تولوژیکی تاریخ بشر منتها با ابزار عقلانی - فلسفی نیست، ولی علم تاریخ و فلسفه علمی شاعر بر این علم (مانند هر علم دیگری خواه طبیعی و خواه انسانی) علمی متیقن و استقرایی و تحلیلی و کاوشگر و شکاک و غیر دینی است و اگر جز این باشد، نه چیزی از علم تاریخ به عنوان علم باقی می ماند و نه چیزی از فلسفه و نه چیزی از الهیات.

۴) فلسفه تاریخ دو وظیفه به عهده دارد:

اول - فلسفه تاریخ باید برابر مارکسیسم موضع گیری کند یعنی: در کل از قبول رای دکماتیسمی الحادی (آته ایستی) احتراز کند، ولی در جزء، بعضی از اصول را بدون شعار به تملک خود درآورد، مثلاً این اصل را که «انسانها آن طور که زندگی خود را می سازند زندگی می کنند، و آن طور که زندگی می کنند کم و بیش می اندیشند» بدون قبول این نوع اصول بدیهی، فلسفه تاریخ از واقعیات و از زندگی واقعی انسانها دور می شود.

دوم - فلسفه تاریخ باید برابر تفکر پراگماتیسم که طبق آن گویا هیچ معنی و مفهومی باطنی در متن و تلو وقایع تاریخی روی نمی دهد و هر چه هست همین حیات معمولی ماست نیز صف آرایی کند. در غیر این صورت فیلسوف تاریخ تا حد يك دلقك و دلال اجیر شده مشتبی سرمایه دار تنزل پیدا می کند. در حقیقت مادیت پرستی سطحی عامیانه و پراگماتیسم کاسبکارانه عوامانه دو روی يك سکه اند و در هر دو نوع معنی درونی و مضمون عمیق در تاریخ بشریت نفی می گردد و هر دو به شدت ضد انسانی، ضد معنوی و ضد عقلانی اند.

مبحث ششم: فلسفه تاریخ آگوستن (۳۵۴-۴۳۰ بعد از میلاد).
با ورود مسیحیت در فضای تمدن غرب دو فکر جدید وارد فلسفه تاریخ و فلسفه یونانی (هلنی) - رومی گردید:

۱) قبول وجود يك واقعه منحصر به فرد و یکباره در وسط زمانها و در تاریخ بشریت (تولد مسیح).

۲) تعیین منظری فوق تاریخی برای ابتدا و انتهای تاریخ بشر.
دو اصل فوق نزد آگوستن پدیدار می گردد و از او به دیگران سرایت می کند. آگوستن اولین فیلسوف تاریخ به معنی وسیع کلمه و اولین متأله تاریخ شناس (تولوگ تاریخ) به معنی خاص آن است. او در کتاب شهر خدا آموزش و تعلیم فلسفی یونانی را که دال بر چرخش ابدی جهان است نقد می کند و تاریخ را تکرار مکرر و گردش سرمدی نمی داند. به زعم آگوستن تاریخ جریان و پیشگاه نبرد طولانی بین پیروان نور یا روشنان و شهروندان الهی و تابعین ظلمت یا سکنه شهر تاریکان است که در نهایت آن، طبق مشیت و حکم الهی با پیدایش فرجامین روز (روز محشر، زمان پایان)، صالحین که با ایمان خود در اجرای مشیت الهی سهیم اند بر ظالمین پیروز می شوند. این پیروزی نزد آگوستن پیروزی و نبردی

در قلب و روح انسانهاست و از آن پس حکومت عدل الهی برقرار می‌گردد. روی هم رفته توسط آگوستین چند فکر اصلی وارد فلسفه تاریخ می‌شود که عبارتند از:
الف) تاریخ جهان محکمه قضائی این جهانی برای تنبیه انسانهاست، که حکم نهایی آن در محکمه آن جهانی و توسط قاضی الهی صادر می‌شود (هگل بعداً تاریخ جهان را محکمه قضائی جهانی می‌داند).

ب) مفهوم و مضمون تاریخ فراسوی وقایع منفرد روزمره قرار دارد (تمام فلسفه‌های تاریخ ایدئالیستی و ماتریالیستی و من جمله مارکسیستی بعداً از این فکر ملهم شده‌اند).
پ) تمام ملل و اقوام و انسانها برابر مشیت الهی و در محکمه الهی متساوی‌اند (فکر تاریخ عمومی بشر که بعدها نزد هردر، کانت، هگل و مارکس تکرار می‌شود) و ملت جهان امت واحده است و لذا تاریخ جهان، تاریخ واحد امت واحد خداوند است (دیانت اومانستی کنت و تفکرات جهان وطنی و بین‌المللی بعدی).

ت) تفکر پیدایش روز موعود و وقوع آن پس از سلسله‌ای از مصائب و گرفتاریها (این تفکر به صورت اوتوبی در اکثر فلسفه‌های تاریخ موجود است).

ث) تفکر برقراری حکومت الهی و استقرار عدل الهی در فرجامین روز در جهان (این تفکر - جامعه بدون طبقات و استقرار عدل کامل نزد مارکسیسم ادامه دارد و به صورتی دیگر در دین اسلام و به صورتی اخص در مذهب شیعه دنبال می‌شود).

بنده با عرض تشکر از بنیاد تاریخ و مدیریت جلسه، جهت فرصتی که برای این مقدار مزاحمت پیدا کردم و با پوزش از دوستان محترم و تشکر از حوصله و توجه ایشان اصل گفتار خودم را تمام کرده‌ام. البته هنوز وقت تمام نشده و تصمیم درباره چگونگی ادامه بحثها با جلسه است. ضمناً يك خلاصه‌ای هم جهت فصل‌بندی پیشنهادی بحثها نوشته‌ام، همراه با معرفی مدارکی جهت هر فصل که اکثر آنها به طور متفرق گفته شد (هم مباحث و هم منابع) و از این جهت که مزاحمت طولانی و مکرر نباشد متن نوشته را می‌دهم خدمت آقای طاهری تا در ادامه این صحبتها - اگر لازم دیدند - بیاورند. ضمناً يك نکته قابل توجه دیگر هست که یادآوری می‌کنم:

در این قول که تاریخ (ولا محاله به طریق اولی فلسفه تاریخ) محدود به همین وقایع معمولی و روزمره و واقعه نگارانه (کرونولوژیکی) نمی‌شود هم ایده آلیست‌های مطلق نظیر هگل و هم ماتریالیست‌های کاملی مانند مارکس متفق القول‌اند. اولی تسری خودآگاهی عقل مطلق را در تلو تمامی وقایع جهان اصل می‌داند و لذا برای درک محتوای آن کشف رمز می‌کند، دومی نیز سر پیچیده مناسبات تولیدی و مناسبات مالکیتی بر اساس آن را زیربنای تمام تحركات (پروسه‌های) و متشکلات (فورماسیونهای) اقتصادی - سیاسی - اجتماعی - تمدنی می‌داند و او نیز بر این منوال به کشف رمز مشغول است...

تنها در این میان تفکرات هرج و مرج طلبانه (آنارشیستی)، پوچ و هیچ‌انگارانه

(نهیلیستی) و شکاکانه دغلکارانه (یعنی سوفیستی پراگماتیستی) اند، که فی الواقع معتقدند که حیات بشری هیچ چیزی جز این «خور و خواب و خشم و شهوت» نیست و لذا می گویند ایده ها و افکار تنها تا آن حد، که به نفع ما تمام می شوند حقانیت و صحت دارند. این تفکر شبه فلسفی که بیانگر جریان عظیم اقتصاد تجاری است، در ذیل خود (و نزد عوام الناس) نیز نظایری دارد، مانند فکر نان کن که خربزه آب است و یا فلسفه و الهیات و غیره را بگذارد در کوزه آبش را بخورد، و یا این که (فلسفه و علم...) برای آدم نان نمی شود و الخ... در حاشیه لازم به ذکر است که اساس تفکر هگل همان الهیات مسیحی است و تفکر مارکس نیز مقلوب آن است، ضمناً هر چند دو تفکر ایده آلیستی و ماتریالیستی علمی از دیدگاه بیان شده با هم اتفاق نظر دارند، ولی در بحث راجع به مبدأ و منشاء (آرخبه) تاریخ و جهان و اولویت مبانی و مبادی (ماده یا عقل و روح) از هم دورند. عرایض بنده فعلاً در اینجا تمام شد و آماده استماع نظریات هستم.

آقای معادیخواه

با تشکر از همه دوستان از جهت قبول دعوت بنیاد و تشکر جداگانه از آقای دکتر آشتیانی، من در اصل تقسیم بندیها فعلاً حرفی ندارم، هر چند ممکن بود قدری بر طبقه بندی مکاتب بیشتر تکیه کنیم. نقطه آغاز را بنده به همین صورتی که عنوان شد، یعنی از غرب و از فلاسفه اخیر می پسندم، منتها معتقدم سهم دانشمندان مسلمان و قرآن و احادیث و مخصوصاً نهج البلاغه نباید دست کم گرفته شود، زیرا در این زمینه ها مواد قابل بحث در منابع اصیل اسلامی فراوان داریم. همچنین به نظر می رسد از يك طرف نباید عجله بکنیم تا روی هر قسمتی و هر فصلی به اندازه لازم - اگر نگوئیم به قدر کافی - بحث بشود. اما قاعدتاً زمان بندی هم بر روی فصلهای مختلف لازم است تا مطلب برای ما به نتیجه خشنود کننده ای برسد و خواننده این مباحث هم از ابتدا احساس نکند دارد می رود توی يك برهوتی که پایان آن پیدا نیست.

آقای طاهری

در مورد کیفیت تقسیم بندی البته اگر طبقه بندی روشنتری باشد شاید بهتر است، ولی فی الواقع معتقدم فرقی نمی کند. چون وظیفه اصلی جلسه، بحث کافی و منظم روی تك تك مکاتب و اصول آنها و نظریات منشعب از هر کدام است و پشت سر هم چیدن و کادر دادن به آنها را بعد از این مرحله خواننده و شنونده می توانند و خود ما هم در جلسات آخر می توانیم و از قضا این کار در انتها بهتر می شود و در ابتدا هر چه باشد پیشنهادی و موقتی است. ضمناً نوشته ای را که آقای دکتر در پایان اشاره کردند و به بنده لطف فرمودند در این فاصله مطالعه کردم فصول عمده اش که به نظریه پردازان مهم مربوط می شود همراه با منابع

عمده آن قبلاً توسط ایشان ایراد شد، اما از آنجا که لیست مذکور فشرده تر و کاملتر است و می شود گفت کلاسیک به معنی رسمی است ترجیح می دهیم - با اجازه آقایان - عناوین فصول را همین جا یک بار بخوانم، شاید تکمیلی و نظم جدیدی برای فرمایشات قبلی خودشان باشد؛ منابع مندرج در لیست را هم بعداً در پاورقی می آوریم. در اینجا مباحث فلسفه تاریخ به ترتیب تاریخی و به صورت ذیل طبقه بندی شده اند:

موضوع: فلسفه تاریخ

محتوا:

۱) کلیات (طرح مسائل)،

الف - اصطلاح فلسفه تاریخ.

ب - مسائل مختلف مربوط به طرح موضوع فلسفه تاریخ.

پ - مفهوم و معنی و مضمون فلسفه تاریخ.

ت - نتایج مأخوذ از کلیات و طرح مسائل.

۲) تاریخ مجمل پیدایش و سیر تکوینی فلسفه تاریخ،

الف - مقدمات ایجاد فلسفه تاریخ:

۱) فلاسفه قبل از آگوستن و عقاید فلسفی - تاریخی آنان.

۲) آگوستن و نظریات فلسفی - تاریخی او در مدینه الهی (شهر خدا).

۳) نتایج حاصله از این بخش. *مطالعات فلسفی*

ب - شروع و تکوین فلسفه تاریخ:

۱) علل و عوامل ایجاد فلسفه تاریخ در آغاز قرون جدید.

۲) بوسونه و گفتار درباره تاریخ جهانی (یا عمومی).

۳) ویکو و اصول علم جدید...

۴) و نرواضع فلسفه تاریخ و اثر او به نام: رساله ای درباره آداب اخلاقی و روح ملل.

۵) کندرسه و طرح نموداری تاریخی از پیشرفت های عقل انسانی^(۷).

۶) لسینگ و تعلیم و تربیت نسل انسانی (یا نوع انسان).

۷) هر در و اثر او به نام: نظریاتی درباره فلسفه تاریخ بشریت (پیشگامان فونتنتل و روسو).

پ - تکامل فلسفه تاریخ و احراز مرحله کمال آن.

- ۱) فیلسوف اعظم کانت و نظری راجع به تاریخ عمومی به لحاظ شهروندیت جهانی. شرح و تحلیل مجموعه آثار کانت در زمینه فلسفه تاریخ، تاثیر بنیادی کانت بر فلسفه‌های تاریخ بعد از او.
- ۲) آگوست کنت و تحقق سیر فلسفه اثباتی (تحقیقی) در جریان تاریخ بشر^(۹۸)
- ۳) هگل و فلسفه تاریخ جهان و تحقق جریان دیالکتیکی عقل مطلق در تاریخ.
- ۴) مارکس و بنیاد گذاری مادیت جدلی و تاریخی در فلسفه تاریخ و نقد آن.
- ۵) دوران معاصر، عصر «فقارت» در فلسفه تاریخ و فقر فلسفه.
- الف - شپنگلر و نظریه ادواری تمدن‌ها^(۹۹).
- ب - توین بی و نوسان بین اشپنگلر و بوسونه.
- ت - استنتاجات کلی درباره فلسفه تاریخ و جمع بندی آرا و نظریات (بحث و انتقاد).
- ث - فلسفه تاریخ در شرق اسلامی

دکتر عبادیان

گمان می‌کنم هنوز به پاره‌ای از گونه‌ها و قلمروهای بحث چندان توجهی نشده است. چنانچه قرار باشد سطح ادبی و فلسفی مسئله به طور هماهنگ در نظر گرفته بشود ما یک فلسفه تاریخ هم به قالب مجاز و ادب گونه داریم که از یونانی تا جنبش ارتدکسی مسیحی و بعداً اسپینوزا و در شرق تا مولانا جلال‌الدین رومی می‌تواند ادامه داشته باشد. البته نه به طور مدون و نه به آن سبک هگلی و با اساس نظری مدون، بلکه خطوطی است که می‌توان در مطالعه و بررسی اندیشه این متفکران ترسیم و به یکدیگر متصل ساخت و این هم یکی از زمینه‌هایی است که می‌شود احتمالاً تشریح مساعی کرد. به علاوه ظاهراً لازم باشد درباره نظریات مارکس، آن طور که خود او گفته نه آن طور که برداشت می‌شود یا آن طور که تحلیل و تفسیر می‌شود، بحثی صورت بگیرد. در این زمینه هم اعتقاد دارم می‌شود بحث مفیدی داشته باشیم. البته ممکن است بحث آکادمیک در این زمینه‌ها کمی خسته کننده و خشک باشد، اما اگر بدون پیشداوری‌های معمول در محیط ما بحث بشود قطعاً مفید است. اما اینکه مشخصاً از کجا شروع کنیم یا اصلاً کدام قسمت را بحث بکنیم و کدام را درز بگیریم لابد آقای طاهری تعیین تکلیف می‌فرمایند. ضمناً روشن است که دو قسمت از آنچه بنده پیشنهاد کردم، یعنی فلاسفه تاریخ آلمان و فلسفه تاریخ مارکس قبلاً در فهرستی که آقای دکتر آشتیانی ارائه کردند آمده - و قدری هم مفصلتر و با ترتیب خاص - و در واقع قسمت تازه صحبت من بخش دوم آن بود، یعنی فلسفه تاریخ در قالب ادبیات غربی و شرقی، و در اینجا اضافه می‌کنم که در مباحث مربوط به فلاسفه اروپایی تاریخ تا هگل و مارکس ترجیح می‌دهم اگر تقسیم و وظائفی بشود بحث هگل را به عهده بگیرم که البته بعد از کانت و بعد از کسان دیگری خواهد بود که بین کانت و هگل هستند.

در مجموع تا آنجا که بنده استفاده کردم به يك تقسیم‌بندی سه‌گانه در زمینه مباحث فلسفی تاریخی - اعم از غرب و شرق - رسیده‌ایم و باید روی آن حساب کنیم:
 ۱) آنچه با عنوان فلسفه تاریخ مطرح شده، من باب نمونه مشخصاً مارکس و هگل را می‌شود اسم برد.

۲) آنچه مربوط می‌شود به فلسفه تاریخ ولی اسم عنوانش را ندارد، مثل نظریات قرآن تحت سنت پروردگار یا قسمتهایی از نهج البلاغه که جداً مربوط است، ولی چون اصطلاح فلسفه و فلسفه تاریخ در آن زمانها نبوده یا در لسان اهل دین و در عرف متون دینی نمی‌گنجد این عنوان را رسماً ندارد.

۳) آنچه در واقع يك نوع فکری یا گفتاری است که شاید گوینده هم ارتباطش با تاریخ را در نظر نداشته اما استنباط می‌کنیم دیدگاهی درباره تاریخ را به طور غیر مستقیم القا می‌کند. این برداشت ماست و حالا تا چه حد غلط در بیاید و تا چه حد درست مطلب دیگری است. مثلاً فکر می‌کنم آنچه آقای دکتر عبادیان در قسمت دوم فرمودند و خودشان هم همین توضیح را دادند که غیر مدون است و مثالهایی هم آوردند از این قبیل است.

اما اینکه کدام يك از قسمت‌های سه‌گانه را به بحث بگذاریم و کدام را مقدم بداریم، تا آنجا که حق جسارت دارم تصور می‌کنم قسمت اخیر کاری است بس ارزشمند و تحقیقی است تازه که مثلاً ببینیم مولانا چه نوع فلسفه تاریخی را قائل است و به طور غیر مستقیم ارائه می‌کند، این خیلی خوب و تازه است، اما گمان می‌کنم یا مستقلاً به آن نمی‌رسیم - چه غرب و چه شرق - یا باید بگذاریم برای آخر کار و پس از اینکه درباره مکاتب مستقل و معنون فلسفه تاریخ بحث کردیم به سراغ این گونه قلمروها برویم. علت هم این است که تصور می‌کنم برای رسیدن به مکاتب رسمی فلسفه تاریخ آن قدر مواد قابل طرح داریم که وقت محدود ما را پر کند و کم بیاید. لذا تصور بنده این است که بر حسب قرار سابق، فلاسفه اروپایی را مقدم بداریم و از قرون جدید هم شروع بکنیم. طبعاً آن که مهمتر از همه است در این مرحله هگل خواهد بود اما چون نمی‌شود کانت را نادیده گرفت و همچنین نمی‌شود کانت را در هگل مندرج ساخت لذا بهتر است کانت را مبدأ قرار دهیم، البته افراد دیگری هم قبل از کانت نام برده شدند که متصدی بحث کانت هر کدام را من باب مقدمه لازم تشخیص می‌دهند - آن هم يك مقدمه ضروری و نه احتیاطی - مطرح می‌فرمایند و همین طور فلاسفه غیر مشهور یا دارای شهرت کمتری که در حد فاصل این افراد قرار می‌گیرند و احیاناً در انتقال فکری و مکتبی یا در تغییرات آن مؤثر بوده‌اند، در صورتی که ضرورت یابد، استطراداً مطرح می‌شوند. البته خیلی مایل بودیم از ریشه‌های تاریخی فلسفه تاریخ، حتی آن وقت که اسمش هم نبوده، شروع کنیم، اما نگاه به امکانات موجودمان می‌کنیم و لذا باید سعی کنیم ابتدا استخوان بندیها و اصول را طرح کنیم و بشناسیم تا - انشاء الله -

این بحثها مفید باشد و به نهایی هم برسد. فعلاً تا آنجا که مطلع هستم قرار است در جلسه آینده آقای دکتر آشتیانی بحث کانت را، هر طور صلاح می دانند (با مقدمه ای از فلاسفه متقدم یا بدون آن) شروع بفرمایند. با تشکر مجدد، ختم این جلسه اعلام می شود.

سید صدرالدین طاهری

- 1- Philosophie der Weltgeschichte
- 2- Holism
- 3- Structure
- 4- Was ist die Aufklärung?
- 5- Säkularisationstheorem, säkularisationskategorie
- 6- Transprojektion, Hineinprojizieren
- 7- K. Löwith: Meaning in History, 1947.
- 8- J. Taubes: Abendländische Eschatologie, 1947.
- 9- Gnosis
- 10- Augustinus: De civitate Dei
- 11- J.B. Bossuet: Discours sur l'histoire universelle, 1981.
- 12- G.B. Vico: Principii di una scienza nuova.
- 13- J.G. Herder: Philosophie der Geschichte der Menschheit, 1784-5.
- 14- Voltaire: Essai sur les moeurs et l'esprit des nations, 1752.
- 15- G.E. Lessing: Die Erziehung des Menschengeschlechts, 1780
- 16- I. Kant: Idee zu einer allgemeinen Geschichte in weltbürgerlicher Absicht, 1784.
- 17- M. A. M. de Condorcet: Esquisse d'un tableau historique des progrès de l'esprit humain, 1794.
- 18- A. Comte: Cours de Philosophie Positive, 1842.
- 19- Marx: Dialektischer und Historischer Materialismus.
- 20- O. Spengler: Zyklentheorie



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی